

# کهنه تر از کهنه تری

می رسد \*

سیدعلی میرشریفی

گزیده‌ای از تاریخ تحلیلی اسلام بانضمام تحلیل سیره نبوی.  
حسین میرزا خانی. (چاپ اول: قم، مرکز انتشارات دفتر  
تالیفات اسلامی، ۱۳۶۹). ۱۵۹ صفحه، وزیری ۶۰۰ ریال.

در گذشته، الفاظ، اسامی، واژه‌ها و اصطلاحات در معانی صحیح و واقعی استعمال می‌شد و نامها، به ویژه اصطلاحات، به منزله پللی بود که انسان را به واقعیات رهنمون می‌نمود و از رهگذر آن، بسیاری از واقعیات روشن می‌شد. مثلاً بر هر کس محقق، علامه، فاضل، فیلسوف، استاد و ... اطلاق نمی‌شد. وقتی ابو القاسم نجم الدین جعفرین حسن حلی (م ۶۷۶) فقیه بزرگ شیعه، فقه را در کتاب «شرائع الاسلام» به بهترین وجه مرتب و مدوّن کرد - به طوری که تا به امروز همان روش پیروی و دنبال می‌شود - بدو «محقق» گفتند. و جالب است که تا قرن‌ها بعد، کسی بدین لقب مفتخر نشد تا اینکه پژوهشگر بزرگ، شیخ علی کرکی (م ۹۴۰) آمد؛ او چون در کتاب جامع المقاصد فی شرح

گزیده‌ای از

## تاریخ تحلیلی اسلام

بانضمام

تحلیل سیره نبوی

حسین میرزا خانی

القواعد نبوغ شگفتی از خود بروز داد، بدو نیز «محقق» گفته شد. و یا اینکه به حسن بن یوسف حلی، سید محمد مهدی بحر العلوم، ملا محمد باقر مجلسی و سید محمد حسین طباطبایی - رضوان الله علیهم اجمعین - «علامه» می‌گفتند، نه به هر کس. و نیز به همین قیاس برخی القاب دیگر. اما متأسفانه امروزه دیگر در اطلاق این القاب وزین و مقدس ملاک و معیاری در بین نیست؛ گتره ای استعمال شده و به نا اهل نیز اطلاق می‌شود. بدین سبب است که دیگر این اصطلاحات و واژه‌ها در بسیاری از موارد هیچ باری حمل نمی‌کند و معانی اصلی خود را به کلی از دست داده است. این روزها القاب و واژه‌های گرانبهای نویسنده، استاد، حجت‌الاسلام، محقق، دانشمند، علامه، فیلسوف و ... مانند نقل و نبات به جیب این و آن ریخته می‌شود و این عنوان که \* روزگاران پیشین بهترین ملاک و معیار تشخیص دانش

دانشمندان و آینه تمام غای علوم آنان بود، آنگی شده است برای مقاصد دیگر....

مرحوم استاد همایی سالها پیش در این زمینه نوشته اند: ... برای معرفی امام غزالی این اندازه هم کافی نیست که او را در طبقه فلاسفه و متکلمان یا فقها و محدثان بزرگ قرار بدهند. و در باز نمودن مقام و تشخیص مرتبت وی عبارتهای عادی معمول از قبیل دانشمند علامه و فیلسوف محقق و حجة الاسلام و امثال این عناوین، که متأسفانه در روزگار ما مبتذل و همگانی شده است، کوتاه و نارساست. در معرفی وی به این نوع کلمات دم پا افتاده که در مورد همه کس می گویند و می نویسند اکتفا نمی توان کرد. اگر در روزگار قدیم برای معرفی غزالی لقب حجة الاسلام کافی بود، از آن جهت بود که این لقبها مثل روزگار بعد چندان مبتذل نشده بود که اصاغر طلبه نیز از آن عار داشته باشند. نظیر عناوین مشخص استاد، دانشمند و محقق که در این روزگار به هر کس می گویند، بدون اینکه شایستگی و اهلیت هزار یک این القاب گرامی و فخیم و محترم را داشته باشند، و گاهی عمداً برای سبک کردن و تحقیر استادان و دانشمندان حقیقی، این القاب را در مورد ناهلان به کار می برند.<sup>۱</sup>

البته ناگفته نماند که این بی درویی دروازی بین ناهلان تازه به دوران رسیده هاست؛ و الا بقية السلف و بزرگان ما همان روش صحیح پیشینیان را دنبال می کنند. مدتی قبل دو تن از فضلاء بزرگوار و ساخورده حوزه علمیه قم با دقت و تأنی خاص در این مورد به مشورت مشغول بودند که درباره یکی از مصححان متون - که چند سال پیش در گذشته است - چه قهقی را به کار برند و به طوری این مسأله، دقیق بررسی می شد که تو گویی مشکلترین فرع قهقی بین آنان مطرح است.

بزرگان همچنین در نوشتن و تألیف دقیق بودند. این گونه نبود که در یک شب کتابی را نگاشته باشند. رجال نجاشی حاصل عمر مؤلف آن است؛ کافی محصول بیست سال کار

طاقات فرسای ثقة الاسلام کلینی است؛ الذریعة دسترنج بیش از نیم قرن کار مداوم شیخ آقا بزرگ تهرانی است؛ المیزان حاصل بیست سال توغل مرحوم علامه طباطبائی است و .... حال نگاهی کنید به بازار آشفته تألیف ترجمه و نشر کتاب در زمان ما. در کتابفروشیها، خروارها کاغذ و مواد چاپ، به صورت کتابهای بی محتوا از نویسندگان تنک مایه تلمبار شده است. امروز دیگر صحبت از تکرار مکررات، سرقات، اشتباهات و ... نیست؛ بلکه با يك دنیا تأسف سخن از به بجن کشیده شدن، بازیچه قرار گرفتن و مسخره شدن تألیف و ترجمه و نشر و چاپ است. امروز ما سر سفره پر نعمتی نشستیم که آن راحل بزرگ - رضوان الله علیه - برای ما گستراند. به سخن رساتر گویم، او سالها قبل دستمان را گرفت و در مدت پانزده سال ما را از سنگلاخهای سخت و از فراز و نشیبهای صعب العبور و صحرای پر از خاری که استعمار و استبداد بر سر راه ما ایجاد کرده بودند، با هزاران رنج و زحمت و خون دل خوردن گذراند و مارا کنار این خوان پر نعمت نشاند و نیز برای پاسداری آن صدها هزار نفر از بهترین انسانها و مسلمانهای این مرز و بوم جان خود را در طبق اخلاص نهادند و از هستی خویش دست شستند. حال ما باید از بهترین نگهبانان آن باشیم، نه اینکه خود هر يك به نوعی ظرفی در دست گرفته و ناخود آگاه مشغول به یغما بردن آن گردیم. امروزه با چاپ و نشر برخی از کتابها از یکسو، کاغذ و امکانات و سرمایه گرانهای کشور را به آتش می کشیم و از سوی دیگر - که به مراتب بدتر و ویرانگرتر است - فرهنگ اصیل و پر بار تشیع را لوٹ و مسخروش می کنیم. ارائه نمونه هارا «این زمان بگذار تا وقت دگر».

بگذریم! یکی از این نوع کتابها که به تازگی گویا «ره نه ماهه را يك روزه پیموده» و به بازار آمده است، کتاب گزیده ای از تاریخ تحلیلی اسلام بانضمام تحلیل سیره نبوی است. از همین نام روشن است که نویسنده ا (از باب ضیق تعبیر) چه در چنته دارد. نویسنده اطلاع دقیقی از تاریخ صدر

کتاب است، می‌خوانیم: این کتاب جهت آشنائی دانشجویان عزیز دانشگاهها با چگونگی ظهور اسلام و نفوذ و گسترش آن تا پایان زندگی رسول خدا (ص)، منطق با سر فصل های تعیین شده از طرف شورای محترم انقلاب فرهنگی به رشته تحریر در آمده است. (ص ۴).

و در آخر کتاب نیز این جمله را می‌خوانیم:

دانشجویان عزیزی که درس عمومی «تاریخ اسلام» را از کتاب حاضر تحصیل می‌کنید [کذا] سؤالات ذیل - که از نظر گرامیتان می‌گذرد -، جهت آشنائی شما با نمونه سؤالات امتحانی است. (ص ۱۵۵).

ادعا و بلند پروازی نویسنده از آنچه نقل شد، کاملاً پیداست. حال ببینیم این کتاب می‌تواند در شمار متون درسی دانشگاهها باشد.

فی دامن مؤلف در این کتاب چه سخن یا تحلیل و روش جدیدی را ارائه داده است؟ چه مزیتی بر کتابهای پیشین دارد؟ آیا نکته تازه ای کشف کرده یا معضلی از تاریخ اسلام را حل کرده است؟

قدمای پیشینیان معتقد بودند که هر نویسنده در نگارش اثر خود باید یکی از امور هفتگانه ذیل را مراعات کند. این خلدون این امور را در مقدمه تاریخ خود آورده که چکیده آن چنین است: «دانشمندان مسائلی را در هفت مقصد منحصر کرده اند و تنها آن را شایسته اعتماد می‌دانند؛ آنها عبارتند از:

۱- استنباط يك دانش بدیع، بدین سان که موضوع آن را به دست آورند و ابواب و فصول آن را تقسیم کنند و در باره مسائل آن به تحقیق و تتبع پردازند.

۲- کسی به مطالعه و تحقیق سخنان پیشینیان و تألیف ایشان پردازد و فهم آن را دشوار بیابد، ولی خدا باب درک آنها را بروی بگشاید و آن وقت بکوشد این مشکلات را برای دیگر کسانی که ممکن است از درک آنها عاجز باشند آشکار کند و به شرح آنها پردازد.

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب جهت آشنائی دانشجویان عزیز دانشگاهها با چگونگی ظهور اسلام و نفوذ و گسترش آن تا پایان زندگی رسول خدا (ص)، منطق با سرفصل های تعیین شده از طرف شورای محترم انقلاب فرهنگی به رشته تحریر درآمده است.

اسلام و سیره پیامبر اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - ندارد و از منابع آن بیگانه است. از فنون ادب و نویسندگی نیز اطلاع چندانی نداشته است. بدین لحاظ جملاتی دارد که «تضحك منها الثکلی».

اگر بخواهیم کتاب مزبور را نقد کنیم، باید روش جدیدی در نقد ابداع کنیم؛ و آن اینکه مطالب صحیح کتاب را جدا کنیم، نه اغلاط آن را؛ والا تخصیص اکثر لازم می‌آید. بدین سبب در ابتدا نگاهی کلی به کتاب می‌افکنیم و نشان می‌دهیم که این اثر به هیچ وجه روشمند نبوده و سپس -محض نمونه - مواردی از اشتباهات و چند نمونه از نشر آن را یاد آور می‌شویم. نویسنده کتاب را به عنوان متن درسی دانشگاهها نوشته ا و خوانندگان آن دانشجویان کشورند. فراتر از این، در صفحه نخست، قبل از هر چیز این جمله را که به مثابه تابلوی

۳- هنگامی که یکی از دانشمندان متأخر بر غلط یا لغزشی از آثار پیشینیان نامور و بلند آوازه آگاه شود، آن را با برهان آشکار و تردید ناپذیر آشکار سازد.

۴- وقتی دانشمندی در یکی از فنون نقصانهایی مشاهده کند؛ مثلاً بر حسب تقسیم موضوع آن، ببیند مسائل یا فصولی می‌توان بر آن افزود تا تکمیل گردد، آن وقت بدین منظور همت می‌گمارد و به تألیف می‌پردازد.

۵- مسائل دانش نا منظم باشد و هر مسیحی در باب خود واقع نشده باشد. آن وقت دانشمند آگاه به ترتیب و تهذیب آن دانش می‌پردازد.

۶- هنگامی که مسائل دانش در ضمن ابراب دانشهای دیگر پراکنده باشد و برخی از دانشمندان به موضوع و کلیه مسائل آن متوجه شوند و آنها را گرد آوری کنند.

۷- تلخیص و مختصر کردن کتب متقدمان، و آن هنگامی است که مشاهده شود کتابی در زمره امهات فنون به شمار می‌رود و از مآخذ اساسی آنهاست.

پس اینها مقاصدی است که شایسته است در تألیف مراعات و بدانها اعتماد شود و تألیف کردن جز در این مقاصد، عملی غیر ضروری شمرده خواهد شد و به منزله انحراف از جاده خردمندان است؛ مثل اینکه کسی آثار متقدمان را با برخی تغییرات مزورانه به خود نسبت دهد و مثلاً عبارات کتاب را تغییر دهد و فصول آن را جابه جا کند یا برخی از مسائل مورد نیاز آن را بیندازد یا مطالبی بر آن بیفزاید که مورد حاجت نیست یا مسائل درست آن را به مطالب نادرست تبدیل کند یا در مباحثی ناسودمند به گفتگو پردازد، و به همین سبب هنگامی که ارسطو مقاصد مزبور را بر شمرده، در پایان آن گفته است: به جز مقاصد یادشده، زاید یا آزمندی است، یعنی نادانی و بی شرمی است. پناه به خدا از کاری که انجام دادن آن شایسته خردمندان نیست»<sup>۲</sup>.

مرحوم سید علی بن فیض الاسلام مترجم و شارح نهج البلاغه نیز در همین مورد نوشته است: «... تألیفاتی که

دارای یکی یا همه این فوائد نباشد - مانند بیشتر کتابهایی که نوشته‌اند و در این عصر و روزگار ما کسانی که متضلع در علم نبوده و از دانش بهره ای اندک داشته، و نادانان از روی عناد و دشمنی، و دانایان از روی سهل انگاری، آنان را می‌ستایند و در ردیف علما و نویسندگان عالی مقام مذهب شریف امامیه قرار می‌دهند، و برخی از کتابفروشیها که برای به دست آوردن پول، چشم از همه حقائق پوشیده، کتابهای اینان را چاپ کرده، نشر می‌دهند و هنگام پاسخ دادن از آنها به دشمنان، زحمت و رنج ما را فراهم می‌نمایند - شایسته مطالعه دانشمندان و مراجع خردمندان نمی‌باشند»<sup>۳</sup>.

نویسنده حدود نیمی از این اثر را از کتاب تاریخ تحلیلی اسلام، نوشته دکتر سید جعفر شهیدی اخذ کرده است. آن هم درهم و برهم و اشتباه؛ مثلاً دکتر شهیدی نوشته اند: «این ... يك رويه طبيعت صحرا نشين است، اما رويه ديگري نيز در طبيعت اين مردم ديده مي‌شود» (تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۲۲). ولی این نویسنده، «رویه» را که به معنای صورت، چهره و روی است «رویه» خوانده و در هر دو مورد با تشدید ضبط کرده است. (ص ۱۷). و ای کاش مانند دیگران این اندازه توجه داشت و مطلب را خراب نمی‌کرد. به طور نمونه مطالبی در صفحات ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰ و ... از صفحات ۱۸، ۲۲، ۵، ۶، ۷ و ۲۶ آن کتاب گرفته شده بدون اینکه کوچکترین اشاره ای به مآخذ آن نموده باشد! کتاب، نه مقدمه دارد و نه فهرست منابع و نه فهرست راهنما و نه کتابشناسی یا صفحه ای؛ و بدتر اینکه مآخذ بخش عمده ای از مطالب را مطلقاً ذکر نکرده است!

اینک محض نمونه به مواردی از اشتباهات این اثر اشاره می‌شود:

۱- در ص ۶۵، ضمن بحث از هجرت به مدینه گفته اند: «مردم مدینه با غریبو و فریاد شادی او را پیامبر گرامی اسلام - ص -] در میان خود گرفتند. هر کس سعی می‌کرد، به نحوی توجه حضرت را به خود جلب کند؛ و او را به خانه

خود ببرد، اما اصرارهای مردم، خستگی بیست و سه سال زندگی توأم با رنج و شکنجه را از تن حضرت بیرون برد. نگارنده هر چه فکر کردم، متوجه نشدم که مقصود نویسنده چه بوده است! اگر مقصود بیست و سه سال دوران رسالت است که هنوزده سال آن باقی بود. و اگر منظور رنج و زحمت دوران پیامبری در مکه است که آن سیزده سال بود، و نه بیست و سه سال و اگر مراد کل زحماتی است که حضرت در طول عمرشان تا به آن روز متحمل شدند، آن هم پنجاه و سه سال می شود نه بیست و سه سال! (در مطالعه سراسر این نقد همواره به یاد داشته باشید که نویسنده، کتاب حاضر را به عنوان متن درسی برای دانشگاهها نوشته است!)

۲- در ص ۷۷، ضمن بحث از جنگ احد آمده است: «در حمله دوم حمزة بن عبد المطلب بدست غلامی به نام وحشی، و نیز ام عامر معروف به نسیبه، پرستار فداکار جبهه به شهادت رسیدند.» اولاً، ام عماره صحیح است، نه ام عامر. ثانیاً ام عماره در نبرد احد از خود شجاعت بی نظیری نشان داد و حتی زمانی که بزرگان صحابه از میدان نبرد گریختند، وی دلیرانه از پیامبر - ص - دفاع نمود؛ ولی در جنگ احد کشته نشد و سالها پس از احد نیز زنده بود و حتی پس از رحلت پیامبر اکرم - ص - نیز در قید حیات بود و در جنگ یمامه شرکت جست و یک دستش قطع شد<sup>۴</sup> و ...؛ ثالثاً، عبارت نویسنده موهم آن است که ام عماره هم به دست وحشی شهید شده است.

۳- در ص ۶۸ در مورد نخستین سریه آمده است: «سریه عبدالله بن جحش را نخستین سریه ای شمرده اند که در ماه رجب همان سال به وقوع پیوست.» احدی نگفته است سریه عبدالله بن جحش نخستین سریه است. بلکه اولین سرایا، سریه حمزة بن عبد المطلب بود<sup>۵</sup>. بعضی هم گفته اند که سریه عبیده بن حارث بود<sup>۶</sup>.

۴- در ص ۷۲ در باره جنگ بدر آمده است: «پس از تقسیم غنائم، فرمان حرکت به سوی مدینه صادر شد.» چون

بین مهاجران و انصار در باره تقسیم غنائم اختلاف و نزاع روی داد؛ پیامبر - ص - غنائم را تقسیم نکرده و مسلمانان به دستور آن حضرت به سوی مدینه حرکت کردند. در بین راه آیه مبارکه «یسألونک عن الأنفال ...» نازل شد. آنگاه رسول خدا - ص - بین راه در سرزمین «سیر» غنائم را تقسیم نمود<sup>۷</sup>.

۵- در ص ۸۸ می خوانیم: «در حالی که آخرین دژ خیبر فرو می ریخت، مهاجران حبشه هم از راه رسیدند. پیامبر - ص - شانزده قدم به استقبال آنها - خاصه جعفر بن ابی طالب سرپرست مهاجران - رفت، و پیشانی او را - به نمایندگی از طرف همگان بوسید.» اولاً فقط به استقبال جعفر رفت<sup>۸</sup>. ثانیاً به نمایندگی از همگان نبود. مگر رسول خدا - ص - نماینده مسلمانان بود! این حرف به قدری سست است که دیگر نیازی به توضیح ندارد.

۶- در ص ۱۲۳ و ۱۲۴ در باره تعداد سریه ها گفته است: «البته دیگران (حافظ و میاطی) تا پنجاه و نه تا هم گفته اند.» نویسنده، «ابو محمد بکر بن سهل دمیاطی» را که از حفاظ اهل سنت است و به «حافظ دمیاطی» مشهور است؛ نشناخته و خیال کرده «حافظ» شخصی جداگانه، و «میاطی» نیز شخص دیگری است! کلمه «دیگران» در جمله های یاد شده نیز قرینه است که اشتباه چاپی نیست. ثانیاً دمیاطی تعداد سریه ها و غزوه ها را پنجاه و شش گفته است نه پنجاه و نه<sup>۹</sup>.

۷- در ص ۴۵ در بررسی علل نگرانی قریش از گسترش اسلام نوشته است: «۳ - مهمتر از همه اینکه دعوت رسول خدا، منافع شیوخ قبیله را تهدید می کرد. زیرا آنها به موجب سنت قبیله ای می بایستی کمکهای مردمی را صرف گرسنگان و نیازمندان و بینوایان بکنند نه آنکه بر سرمایه خویش بیفزایند.» نویسنده در این جمله چه می خواهد بگوید، معلوم نیست. این مطلب را از کتاب دکتر شهیدی گرفته و آن را مثله کرده و لذا جمله ای غلط و نامفهوم شده است.

۸- در ص ۴۸ در باره مهاجران حبشه نوشته است:

از این جهت گله کردند و گفتند چرا از عطایا و بخشش به ما چیزی نرسید!

ثانیاً: اینان مهاجر نبودند. ابو سفیان، سهیل بن عمرو، صفوان بن امیه و... هنوز به مدینه نیامده بودند. آنها پس از فتح مکه به مدینه آمدند که دیگر در شمار مهاجران محسوب نشدند. زیرا پیامبر -ص- فرمود: «لا هجرة بعد الفتح»<sup>۱۲</sup>. چند نمونه از نثر ناهنجار کتاب

۱- ص ۴۰: «... بزانو افتادم، سپس راست شدم...».  
 ۲- ص ۷۲: «۴- بررسی زمین محل جنگ و نیز مکان آن».

۳- ص ۷۹: «کاملاً وحشت زده شدند، و دو پا قرض کردند و تا پشت دیوارهای مکه عقب نشستند» اگربا هیچکدام پا نداشتند!

۴- ص ۹۱: «ابو سفیان، دست پیش جلو گذاشت، برای تقدید پیمان به مدینه آمد».

۵- ص ۹۳ در باره جنگ حنین آمده است: «تحلیل گران، تعجب کرده اند که با توجه به فتح مکه، قاعده نایستی تا مدتی، آنهم در نزدیکی مکه کسی قدرت سر بلند کردن داشته باشد».

۶- ص ۹۶ در شمارش نتایج غزوة تبوک: «۲- انتقال تند و سریع نیروها به پشت خاکریزهای دشمن قرین گردید».  
 گویا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران با غزوة تبوک بر مؤلف مشتبه شده است.

۷- ص ۱۲۰: «تحقیقاً خط علی -ع- با خط دیگران تفاوت داشت، اما پیامبر از همه آنها استفاده می کرد».

۸- ص ۹۹: «والاحاجی باید برهنه طواف کند: یا قریش به خلاف حاجیات دیگر، که همه از «عرفات» بار می بندند، از مزدلفه کوچ بکند».

۹- ص ۱۰۱: «بیماری حضرت روبه وخامت گذاشته...».  
 ۱۰- ص ۱۰۲: «با شنیدن این خبر غیبی، بند دل یاران پاره شد ... مسجد یکپارچه حق حق گریه شد».

«مسلمانان همچنان با خاطر آسوده در آن کشور زندگی می کردند، تا اینکه در سال هفتم هجری به مدینه بازگشتند». گفتنی است عده ای از مهاجران در زمانی که پیامبر هنوز هجرت نکرده بود به مکه بازگشتند و عده ای نیز با شنیدن خیر هجرت پیامبر -ص- و مسلمانان به مدینه، از حبشه به مدینه آمدند. آری اکثر مهاجران بازگشتند؛ فقط جعفر بن ابی طالب -ع- همراه تعدادی از آنان (حدود شانزده نفر مرد و تعدادی زن) تا سال هفتم در حبشه ماند<sup>۱۰</sup>.

۹- در ص ۴۹ آمده است: «در همین سال پنجم بعثت «عمر بن خطاب» هم در شمار مسلمانان درآمد، مسلمانی «عمر» برای مسلمانان پیروزی بزرگی بحساب می آمد، زیرا وی به جسارت و دلیری شهرت داشت». مورخان گفته اند او در جنگ احد از میدان نبرد گریخت<sup>۱۱</sup> بنا بر این نمی دانم چگونه مسلمانی عمر برای مسلمانان پیروزی بزرگی به حساب می آمد! وانگهی وی از موقعیت اجتماعی و قبیله ای نیز برخوردار نبود.

۱۰- در ص ۶۶ حدیث منزلت (یعنی «أنت منی بمنزلة هارون من موسى») را چنین ترجمه کرده است: «تو نسبت به من مانند موسی به هارون هستی»! حال آنکه باید گفت: «... مانند هارون به موسی هستی»! نه به عکس.

۱۱- ص ۹۴ در مورد تقسیم غنائم جنگ حنین گفته است: «وقتی حضرت همه غنیمتها را به مهاجران بخشید، و با اعتراض و دغوری انصار روبرو شد ... اولاً: همه غنائم را به مهاجران بخشید، بلکه بین تمامی مسلمانان تقسیم نمود. غنائم جنگ حنین بسیار زیاد بود؛ بیست و چهار هزار شتر و بیش از چهل هزار گوسفند. مورخان تصریح کرده اند که به هر نفر از مسلمانان چند شتر و چند گوسفند رسید. آنگاه رسول خدا -ص- از سهم خود (خمس غنائم) به هر يك از سران قریش مانند ابو سفیان، معاویه، سهیل بن عمرو، صفوان بن امیه و ... صد شتر بخشید تا اینکه دلهای آنان متمایل به دین اسلام شود ولذا آنها به «مؤلفه قلوبهم» مشهور شدند. انصار

۱۱- ص ۱۴۳ ذیل عنوان «سیره اجتماعی عبادی نبوی»: «۱۱- اهل مجلس از چیزی که به خنده می افتادند وی نیز می خندید».

۱۲- ص ۶۹: «این طرُحات و خزعبلات» ۱

۱۳- ص ۷۶: «طرفنדהا» ۱

۱۴- ص ۹۸: «رحله اول».

۱۵- چهار نمونه از سؤالات امتحانی نویسنده کتاب را

نیز ذکر می کنیم.

الف - ص ۱۵۶، فصل سوم، سؤال ۲: «محمد -ص- از چه زنانی شیر نوشید، آنها را نام ببرید؟» علامت سؤال هم از مؤلف است.

ب - همان صفحه، فصل چهارم، سؤال پنجم: «وجه اشتراك سعد وقاص و عمر سعد چه بود؟».

ج- ص ۱۵۹، سؤالات بخش دوم، سؤال شماره ۲: «الگوی معرفی شده، توسط قرآن کریم کدام است».

د - ص ۱۵۵: «مسیر جاژه تجارتنی [کننا] بخور را تشریح کنید؟».

حال برای آنکه ختامه مسك باشد ۱ برخی عناوین کتاب را ذکر می کنیم: «اسلام آوردن سران» (ص ۴۸). «جنگ تبوك یا جنگ آخر» (ص ۹۵). «حج آخر یا حج وداع» (ص ۹۹). «رفتن بسوی جامعه باز» (ص ۱۰۹). «در خانه مشترك مدینه» (ص ۱۱۹). «آرایش نظامی، قبل از نیایش الهی» (ص ۱۳۲). «مدیریت قیادی نه سیاقی» (ص ۱۳۲). «خود را تافته جدا بافته ندیدن» (ص ۱۴۶) و ....

در پایان از شورای محترم انقلاب فرهنگی انتظار می رود که تکلیف درسی بودن این کتاب برای دانشگاهها را روشن کند. زیرا مؤلف در صفحه ۱۵۵ سخنی دارند که بیانگر آن است که این اثر، کتاب درسی دانشگاهی است از ناشر محترم نیز انتظار می رود بدون مطالعه و بررسی محتوای کتابها و صلاحدید متخصصان، به نشر و طبع آن اقدام نکند تا چنین آثاری در دست مردم قرار نگیرد.

اندکی یا تو یگفتم غم دل ترسیدم

کدال آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

از درگاه خدای سبحان مسألت دارم که در ظل رهبری خردمندانه مقام معظم رهبری انقلاب، حضرت آیه الله خامنه ای - دام ظلّه العالی - به ما توفیق وظیفه شناسی عنایت بفرماید.

پانوشتها:

«این عنوان، صورت تغییر یافته مصراع دوم این بیت معروف است:

هر دم از این باغ ببری می رسد

تازه تر از تازه تسری می رسد

۱- نصیحة الملوك، نوشته غزالی، تصحیح جلال الدین همایی، ص ۱۵۰، مقدمه مصحح.

۲. مقدمه ابن خلدون، ترجمه کتابادی، ج ۲، ص ۱۱۲۲.

۳. شرح حال خاتون دوسرا زینب کبرا، ص ۵-۷.

۴. رك: اصابه از ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۴۱۸ و ۴۱۹؛ اسد الغابه از ابن اثیر، ج ۵، ص ۵۵۵.

۵. مغازی واقدی، تصحیح مارسلن جوزن، ج ۱، ص ۲ و ۹.

۶. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۱۴۱، ابن اسحاق می گوید: چون روانه شدن ابن دو سربه همزمان بود، برای مردم مشتبه شده که کدامیک نخست برده است. رك: سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۴۵، ۲۴۶.

۷. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۹۸ - ۱۰۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۹۵.

۸. طبقات ابن سعد، ج ۴، ص ۳۵؛ خصال شیخ صدوق، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۴۸۴؛ تذکرة الخواص، سبط بن الجرزی، (مکتبه نینوی الحدیثه)، ص ۱۸۵.

۹. التراتیب الاداره، شیخ عبدالحی کتانی، (دارالکتاب العربی)، ج ۱، ص ۳۱۴. رك: انساب سمرانی، (دار الکتب العلمیه)، ج ۲، ص ۴۹۴؛ لسان المیزان، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۵۱؛ شذرات الذهب، ج ۲، ص ۲۰۱.

۱۰. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳ و ۴، ج ۳-۱۲.

۱۱. مغازی واقدی، ج ۱، ص ۲۲۸ و ۲۸۰؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم، ج ۱۵، ص ۲۴.

۱۲. مغازی واقدی، ج ۲، ص ۹۴۹؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۱۳۰-۱۴۳؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۵۲-۱۵۴.